

بازتاب جنگ‌های روس با ایران در شعر مجمر اصفهانی (1190 - 1225)

سرویس ایران/خبرگزاری آران

محمدطاهری خسروشاهی

مجمر اصفهانی از سرایندگان معروف عصر قاجار و مجتهدالشعراء دربار فتحعلی شاه بود. «اولین برخورد او با شاه قاجار در یکی از جبهه های جنگ در ناحیه ایروان صورت گرفته. حضور او در دربار شاه با وقوع دوره اول جنگ های روس با ایران همزمان بوده و تا 1225 که سال وفاتش می باشد، معاصر این کشمکش های پدیده بوده است.» (بهبودی، 1373: 51)

استاد محیط طباطبایی در مقدمه دیوان مجمر اصفهانی، نخستین برخورد شاعر با فتحعلی شاه و ورود او به جریان جنگ های روس با ایران را در سال 1219 و در کنار رودخانه ارس می داند. «[مجمر] در اوایل سال 1219 به تهران رسیده، شاه در این موقع برای جلوگیری از تجاوز سپاه روس به چمن سلطانی و از آنجا به آذربایجان عزیمت کرده بود و در پایتخت حضور نداشت. مجمر در مصاحبت نشاط [اصفهانی] که قصد الحاق به اردوی شاهی را داشت، تا کنار ارس رفت و چون از مسافرت خود در ملک بردعه داستانی دارد، معلوم می شود به همراه اردوی شاهی از قراباغ تا ایروان رفته و شاهد ورود فتحعلی شاه به ایروان و عقب نشینی روس ها بوده است. وقتی شاه از ایروان به تهران بازگشت، مجمر نیز با اردوی شاهی به تهران آمد و این سفری که در دیده او مظهری از فتح و نصرت شاه بر روسیه وانمود شده بود، او را به سرودن ترکیب بند و قصیده غرائی در وصف مراجعت شاه وادار کرد.» (مجمر، 1345: مقدمه)

سفر مجمر اصفهانی از زاد و بوم خود به پایتخت، همزمان با دوران پرآشوب ایران و بحبوحه جنگ های روس با کشور ما بود. البته «پیش از رسیدن مجمر به تهران، فتحعلی شاه ... از نظر داخلی فراغت جالی یافته بود و این امر در روحیه مردمی که قریب یکصد سال با هرج و مرج و جنگ و ستیز و غارت و چپاول متناوباً انس خاطر پیدا کرده بودند، اثری فوق العاده بخشید؛ ولی تجاوز روس ها به قفقاز این آسایش خیال موقتی را تازه برهم زده بود که مجمر به تهران آمد.» (همان)

از مطالعه دیوان مجمر اصفهانی چنین برمی آید که وی بیشتر با هدف تحریض سپاهیان به جنگ با دشمن و آن هم در قالب مدح پادشاه - به عنوان فرمانده اصلی جنگ ها - اقدام به سرودن شعر کرده است.

مجمر اصفهانی حدود سه سال پیش از انعقاد عهدنامه گلستان درگذشت، بنابر این روزهای سخت نبرد و اشغال بخش هایی از سرزمین ایران توسط روس ها را ندید. چه بسا چنانچه اوضاع بد سیاسی آن روزگار پرآشوب را بیشتر و بهتر می دید، بر حجم گفتار خود درباره این جنگ ها می افزود و لحن بیان خویش و روزه نگاهش را نیز تغییر می داد. «پیش از آن که ورق برگردد و فتحعلی شاه تیغ عالم سوز را در نیام فرو برد و نخستین عهدنامه شوم در محل گلستان بسته شود، شیرازه دفتر عمر مجمر از هم گسیخته و رخت از سرای عاریت بیرون برده بود.» (همان)

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در بررسی ویژگی های شعر عصر قاجار می نویسد: «مسائل اصلی که در شعر این دوره مطرح می شود و تقریباً در سراسر شعر این دوره دیده می شود، عبارت است از مقدار زیادی مدح و ستایش پادشاهی، خانی یا امیری. اگر تم ها و درون مایه های حاکم بر شعر این دوره را بررسی کنیم، یک مقدار مدایح تکراری درباری است که حتی از لحاظ «معیار ارزش ها» هم تحولی در آن دیده نمی شود.» (شفیعی، 1380: 21)

«اشعاری که از مجمر پیرامون جنگ های روس با ایران باقی مانده، بیشتر در «مدایح رفتن خاقان گیتی ستان به جنگ روس و کیفیت احوال ایشان و مراجعت موکب همایونی به دارالخلافه تهران در ورود سپاه نصرت پناه خاقان سپهر بارگاه از رزم روس به دارالخلافه باهره و ترتیب بزم عیش و نشاط و در مراجعت موکب فیروزی کوکب از جنگ روس به دارالخلافه ... می باشد.» (بهبودی، 1373: 51)

با این همه آنچه مهم است اینکه الحاق شعرهای مجمر با زبانی فاخر و بیانی بلند و بلیغ سروده شده است و اشعار او درباره جنگ روس - ایران از شعرهای بسیاری از شاعران قوی تر است.

حیات مجمر اصفهانی

سیدحسین طباطبایی متخلص به مجمر اصفهانی به سال 1190 هجری قمری در روستای کوبیری زواره بر سر راه کاشان و یزد متولد شد. وی که از سادات طباطبایی زواره بود، مقدمات علوم را نزد پدر آموخت و از رهگذر آشنایی با میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط اصفهانی به دربار خاقان قاجار راه یافت و از شاعران بزرگ انجمن ادبی نشاط گردید. مجمر اگر چه ورود خود به صحنه ادبی ایران را مدیون نشاط اصفهانی است، اما گویا براساس آنچه صاحب حدیقه الشعرا می گوید «پس از آن که به میانجیگری نشاط در تهران به دربار شاهی راه یافت و شهرت و عزتی به دست آورد، نسبت به نشاط راه بی اعتنایی بلکه حسد و بدخواهی در پیش گرفت و در نتیجه به تیر دعای بد نشاط خورد و جوان مرگ شد.» (دیوان بیگی، 1346: 285)

مجمر اصفهانی در نزد فتحعلی شاه قاجار ارج و قربی داشت و شاه هراز گاه برای آزمایش قدرت طبع شاعر، او را امتحان می کرد و قصایدی از شعرای عهد سلجوقی را طرح می نمود تا مجمر به اقتضای آن اشعار برود.

مرگ مجمر به سال 1225 قمری در 35 سالگی او اتفاق افتاده است. (1)

جنگ های روس با ایران در شعر مجمر اصفهانی

پیش از این بیان شد عمده اشعاری که از مجمر اصفهانی در رابطه با جنگ های روس با ایران باقی مانده، در مدح رفتن پادشاه و سپاهیان ایران به میدان نبرد و یا توصیف بازگشت لشکریان پیروز از مقابل لشکر تجاوزگر روسیه می باشد.

مجمر اصفهانی دوران طلایی جنگ های روس با ایران و به اصطلاح نیمکره روشن این نبردها را دید؛ دورانی که همراه با پیروزی ایرانیان بود. او سه سال پیش از عهدنامه گلستان درگذشت و اشغال سرزمین های ایرانی را ندید. بنابر این تلقی شعری و تاریخی مجمر اصفهانی از این نبردها با کسانی چون قائم مقام فراهانی که به طور مستقیم در ارتباط با جنگ های روس بود، متفاوت خواهد بود.

یکی از قصاید معروف و مهم مجمر اصفهانی که در موضوع نبردهای روس با ایران سروده شد، قصیده نسبتاً بلندی است که مجمر در آن به توصیف صحنه های جالبی از این جنگ ها می پردازد که در میان شاعران همعصر او، کمتر به چشم می خورد.

در برخی از ابیات این قصیده که در «مدایح رفتن خاقان گیتی ستان به جنگ روس و کیفیت احوال ایشان و مراجعت موکب همایون به دارالخلافه تهران و خطاب به اسرا» سروده شده، از زبان اسیرانی از روس که به دست سپاه ایران افتاده اند، به گلیایه از روزگار و سرنوشت می پردازد. در عین حال واقعیاتی از اوضاع ایران در زمان جنگ به ویژه خیانت برخی سران کشور را بیان می کند.

استاد محیط طباطبایی درباره این قصیده می نویسد: «منظره اسرایی را که در جنگ روس به دست افتاده و به تهران انتقال داده بودند، طوری زنده و مؤثر بیان می کند که در ضمن، حالت اضطراب و وحشت عموم را پیش از بازگشت شاه از ایروان و داستان خیانت برخی از سرداران را در سازش با روس ها و رفع این نگرانی ها را به بهترین صورتی

گوشزد می سازد. منظره وحشت زدگی و پریشانی و مجروحی اسیران را در این ابیات، مانند يك صفحه تذهیب شده ای با قلم نازك رسم می کند. «مجموعه، 1345: مقدمه) توصیف حالات اسیران روس در ایران و خیانت برخی رجال:

یارب این قوم کدامند گرفتار چنین
نه تو را رحم بر آن و نه مرا رحم بر این
کوچه در کوچه همی تا گذری زار و نزار
خانه در خانه همی تا نگری خوار و حزین
همه در خلقت از آن سان که مگر از شیطان
همه در طینت از آن سان که مگر از سچین
از بر و بام همی باب کشان را دشنام
از بر و بوم همی مام کشان را نفرین
سینه آن يك و بس نوك هزاران خنجر
دیده این يك و بس نیش هزاران زوبین
ز سنائی تن آن خسته که می دادش تاب
به کمندی سر این بسته که میجستش چین
گر سوالی کند این، گوید آه از گه رزم
گر جوابی دهد آن، گوید داد از دم کین
تیغی ار بنگرد آن وحشت کاینک ثعبان
رمحی ار بنگرد آن دهشت کاینک تنین
دستگیری نه بغیر از سر فتراکش آن
پای مردی نه به غیر از سر زنجیرش این
همش این مویه که آخر نه من از نسل نیال
همش آن ناله که آخر نه من از تخم تکین
پره لشکر من بودی چندان که گمان
عرصه کشور من بودی چندان که یقین
گرز من بود که بشکست در کالنجر
تیغ من بود که بگشود در قسطنطین
تنم اکنون نگر از گرز همی در بستر
سرم ایدون نگر از تیغ همی بر بالین
جان من بردگی جیش ملک راست زمان
تن من بندگی حضرت شه راست رهین
بند حاجت نبود بازوی آنرا که چنان
طوق لازم نبود گردن آنرا که چنین
گرچه مستوجب ظلمیم ولیکن مظلوم
گرچه شایسته جوریم ولیکن مسکین
گر گناهی است از آن عفو ملک صدچندان
گر خطائیت ازین لطف ملک صد چندین
گر نه ما از پی ایمان نه شما صاحب شرع
گر نه ما از پی آکین نه شما را پی دین
تا کی از قتل یکی ساعد قومی افکار
تا کی از خون یکی ناخن قومی رنگین
چند بی خانه به هر دشت زما خانه خدای
چند بی پرده به هر شهر زما پرده نشین
گرد ما پره و آگه نه که در پره جنگ
دور ما حلقه و واقف نه که در حلقه کین
شاه بشکست به يك صدمه دو صد جیش گران
شاه بگشود به يك حمله دو صد حصن و حصین
روس همخانه باد است در آن هر چه مکان
روم همسایه خاک است در آن هر چه مکین
به هوا مرغی اگر پره افروخته بال
به زمین وحشی اگر جنبد آزرده سرین
هین که آمد همه جا دولت و بختش به یسار
هان که آمد همه جا نصرت و فتحتش به یمین
باز شد جای سنان نای قلم نایبیه خوار
باز شد جای زره چشم نگین حادثه بین
آن یکی ساخت کمان از خم ابروی سیاه
این یکی کرد کمند از سر زلف مشکین
آنکه رفتی به بر خصم، بر یارش جوی
آنکه بودی ز پی جنگ، پی صلحش بین
شاه را دشنه هندی، نگه نرگس آن
شاه را جوشن چینی، شکن سنبل این
چم نگین فتحعلی شاه که با بندگان
چه عجب ملک جم آرنده اگر زیر نگین
آنکه چون رزمش هرچ آن اثر رستاخیز
آنکه چون بزمش هرچ آن صفت علییین

هر کجا گویی از لشکریانش که چنان
هر کجا گویی از پرد گیانش که چنین
تا ابد خاک در آن بوم شود خون آشام
تا ابد باد در آن مرز شود مشک آگین
دشمن از شاهد ملکش نبرد بهره که نیست
کام فرهاد به جز تلخی کام از شیرین
قصه شاهی زپس بندگیش کی باشد
ساکن باغ چنان را سخن از فروردین
قدر او را چه ز بدگویی حاسد، چه شود
در بن طاس فلک، گر مگسی راست طنین
کفر و ایمان خورد از تیغش یک آب عجب
به لبی سم نقیع و به لبی ماءمعین
نیک بختی نه به سعی است، بگو خصمش را
دیو از کوشش مشاطه نشد حورالعین ...
(دیوان مجمر - ص 150)

یکی دیگر از قصاید مجمر اصفهانی در رابطه با جنگ های روس با ایران شعری است که شاعر آن را «در مراجعت موکب فیروزی کوکب از جنگ روس» سروده است. مجمر در این قصیده که در آن به آثار پیشینیان به ویژه قصاید پرشکوه بزرگان ادب فارسی نظر داشته، به توصیف میدان رزم بخصوص خیمه گاه سپاه ایران و سربازان دلیر عباس میرزا در مقابل لشکریان روس منحوس پرداخته است.

صدای گوش آشنای برخی از حروف و اوج آرایبای الفبای این قصیده، یادآور چکاچک ضربه های تیغ و سنان و شمشیر در میدان نبرد است؛ نبردی که در یک سوی «پلنگان سلحدار» و در سمت دیگران «نهنگان زره پوش» قرار گرفته اند. گویا در پی ورود سپاه پیروز، بلافاصله مجلس مهیا می شود و سلطان بر اورنگ شاهی تکیه می زند. مرحوم محیط طباطبایی بدون این که از شعر خاصی یاد کرده باشد، در مقدمه دیوان مجمر از قصیده ای سخن می گوید که شاعر آن را در توصیف لشکریان ایران و میدان رزم سروده و در پی آن به دریافت لقب مجتهدالشعرایی از فتحعلی شاه موفق شده است. از آنجا که این قصیده یکی از آثار نادر مجمر است که اغلب ابیات آن در توصیف مقاومت سربازان و صحنه های نبرد و شجاعت شاه ایران در جنگ سروده شده، لذا احتمال می رود منظور استاد محیط طباطبایی از آن قصیده، شعر زیر باشد.

بازگشت سربازان ایران از جنگ روس به تهران:

خاست گردی که منور شد از آن چشم جهان

مگر از کوکب سلطان جهان داد نشان

گردی انداخته بر سطح زمین سایه امن

گردی افراخته بر فرق جهان چتر امان

به هوا بیخته از زلف عروسان چمن

به فلک خاسته از دامن حوران چنان

گیسوی شاهد اقبال از آن ناله گشای

طره لعبت اجلال از آن مشک افشان

بر در خرگه حشمت همه جا بوده مقیم

از پی لشکر شوکت همه ره بوده روان ...

بوده چون ابری و تابنده از آن تیر و سنان

چرخ کس دیده که از دشنه و تیغش اختر

ابر کس دیده که از تیر و سنانش باران

با نهنگان که یکی کوه گداز از خنجر

زان پلنگان که یکی کوه گداز از پیکان

خیز و بشنو که زیک حمله شان آمده چون

خیز و بشنو که به یک صدمه شان مانده چسان

روس و روسی همه این خسته و آن بی بنیاد

روم و رومی همه این بسته و آن بی بنیان

چیش بشکسته و باز آمده نصرت به رکاب

ملک بگشوده و باز آمده دولت به عنان

کینه در سینه آن یک چو به خارا آتش

فتنه در دیده این یک چو به دریا طوفان

همه از رزم به بزم آمده، خوش بزم چنین

همه از جنگ به صلح آمده خوش جنگ چنان

مطربا، چنگ پس از کوس بیابور به کنار

ساقیا، جام پس از تیغ درافکن به میان

چشم گردون چو همی تار شد از گرد سوار

روی هامون چو همی سرخ شد از خون یلان

گوش کن ناله تار ار چه به روز جمعه

نوش کن باده سرخ، ار چه به ماه رمضان

ساخت باید ز پس از ساز دعا، ساز نوا

خواست باید ز پس از ساز خسان، خون رزان

خاصه سلطان چو شد از کوهه زین بر اورنگ

خاصه خسرو چو شد از عرصه کین در ایوان ...

سوی میدان همه بی باره بتازد خسرو

خون دشمن همه بی دشنه بریزد سلطان

که بود اشهب تازی و گهی ادهم کلک

که بود خنجر هندی و گهی تیغ لسان

روز بار است و جهان راست عتاب از سرهنگ
روز بار است و فلک راست قفا از دربان
تا قضا را که دگر سنگ زند بر تارک
تا قدر را که دگر مشمت زند بر دندان
پیشگاه است که تا در سپرد پای خیال
آستان است که تا درنگرد چشم گمان
زادگان شه و از طاعت آن جان پرور
بندگان شه و در خدمت این جان افشان
ماحی کفر ابوالسیف، شه ملک آرا
حامی شرع ابوالنصر، شه ملک ستان
رزم جو فتحعلی شه که چو تازد پی رزم
زندش فتح همی بوسه به نعل یکران
آنکه با لشکر او فتح و پیاپی میثاق
آنکه با کشور او امن و دمامد پیمان
از زمین تا به زمین گنج و ازو یک تدبیر
بحر تا بحر همه شورش و زو یک فرمان
بر لب حاسدش از آنچه به عالم افسوس
در دل دشمنش از آنچه به گیتی افغان
عفو او بین و خطا، کو ز ازل تا به ابد
حفظ او بین و بلا کو زکران تا به کران
درخم خام تو یا در خم گردون که بود
هر کجا خصم تو بیچاره به کام ثعبان
از سر انگشت قضا خون بچکد گر بکند
بسوی خنجر خونریز اشارت به بنان
به طرب خوش نشد آن دل که تو جستیش نژند
به دوا به نشود درد که مرگش درمان
آه خصم تو اگر سرد کند طبع حمل
تف قهر تو کند گرم مزاج سرطان
نفس آنگونه که در دیده تو گفتی پیکان
ملک ری بی تو چو ما بود که گفتی دارد
دل مجروح و تن خسته و جان نالان
بی بهار کرمت در تن بی برگی چند
جان ز بی رونقی آن شاخ که در فصل خزان
زرد شد کشت امل، تخم مرادی بفرن
خشک شد نخل طرب، بیخ نشاطی بنشان
حال این جمع پریشان به تو نتوانم گفت
آه کین قصه جان سوز ننگجد به بیان
تنگ شد جا به مقیمان سپهر از لب ما
پس بهر زاویه اش پیک دعا جست مکان
تا یکی کشته ز تیغ است و یکی کشته ز عشق
تا یکی زنده به یار است و یکی زنده به جان
باد تا کشته قهر تو نه آن کشته نه این
باد تا زنده لطف تو نه این زنده نه آن
(دیوان مجمر - ص 144)

مجمر اصفهانی که قالب قصیده را برای پرداختن به مسئله جنگ های روس و توصیف عزیمت ایرانیان به جنگ و بازگشت سپاه ایران از نبردها، برگزیده، در یکی از اشعار ترجیع بند خود به این جریان اشاره کرده، به توصیف بازگشت پیروزمندانه سربازان ایران از نبرد با روسیه تزاری پرداخته است.

در بازگشت شاه از جنگ با روسیه تزاری:

شه آمد و تکیه زد بر اورنگ
از رزم به بزم کرده آهنگ
هم ساغر دولتش به کف پر
هم شاهد نصرتش به بر تنگ
هم جان به هوای لعبتی شوخ
هم دل به خیال شاهی سنگ
در ساغر بخت حاسدش خون
بر شیشه عمر دشمنش سنگ
جان ها به رهش هزار وادی
دل ها ز پی اش هزار فرسنگ
از رزم رسیده با می اش صلح
در بزم نشسته با غمش جنگ
ساقی به هزار گونه آئین
مطرب به هزار گونه آهنگ
با ماه بگو به کف نهد جام
با زهره بگو به بر نهد چنگ
کاین بزم شهنشه جهانست

عشرتگه خسرو زمان است
شاهها پس از اینکه روزگاری
جز پیکارت نبود کاری
در کار طرب بکوش اکنون
کآسوده به فکر کارزاری
مست می نصرتی، مبادت
زین باده جان فزا خماری
بردی چو قرار دشمن، اکنون
با پیر مغان بده قراری
خصمت همه صید شد، بیفکن
در صیدگه طرب شکاری
بگذار زکف کمند و برگیر
در کف سر زلف تابداری
بگشای زه از کمان و بر بند
دل در خم ابروی نگاری
سیمین زره اندر آر و زن دست
در حلقه زلف مشکباری
بر بند میان به عیش و آنگاه
این نغمه شنو ز هر نگاری
کاین بزم شهنشه جهان است
عشرتگه خسرو زمان است
(دیوان مجمر - ص 249)
یادداشت ها

.1

طلعت اصفهانی، در ماده تاریخ فوت مجمر اصفهانی گفته است:
تاریخ رحلتش را از عقل خواست طلعت
گفتا بگو: جوان رفت سید حسین مجمر = 1225
قطره اصفهانی نیز در همین موضوع سروده است:
دل را برید از جان و آنگاه قطره گفتا
« سوی جنان روان شد سیدحسین مجمر » = 1225